

خلاصه کتاب : صلح امام حسن (ع)، پرشکوه ترین نرمش قهرمانانه تاریخ

نویسنده: شیخ راضی آل یاسین

تنظیم کننده: محمد احمدی

این کتاب توسط مرحوم شیخ راضی آل یاسین، به زبان عربی و با نام «صلح الحسن» تألیف گردیده است. پس از آن رهبر معظم انقلاب آن را در سال ۱۳۵۴ هجری شمسی به زبان فارسی برمی گرداند و عنوان «صلح امام حسن (ع)، پرشکوه ترین نرمش قهرمانانه تاریخ» را بر آن می نهد.

از ویژگی های مهم کتاب، بهره مندی از پژوهشی عمیق و دقیق در تالیفات و کتب تاریخی مربوط به موضوع می باشد که پس از آن توانسته با ارائه طرحی نو، به تحلیل وقایع سیاسی دوران حیات امام بپردازد. به همین رو در ابتدای کتاب و چند صفحه به طور مختصر بیوگرافی آن امام همام را ارائه می دهد و به همین اندازه بسنده می کند تا بتواند در فصول بعدی، رویدادهای سیاسی آن روزگار را به خوبی و به طور دقیق و صحیح از شرایط سیاسی و دلایل صلح امام حسن (ع) ارائه نماید.

در بیان ارزش این اثر، مرحوم علامه شرف الدین، گفتاری شیوه دارند که در ابتدای این کتاب به زیور طبع آراسته شده است. مرحوم شرف الدین درباره کتاب با اشاره به اینکه خود در صدد تألیف اثری درباره صلح امام حسن (ع) بوده اند، چنین می نویسند:

من، بارها در این صدد بوده ام، ولی مشیت حکیمانه خدای عزوجل - بر این قرار گرفت که بدین مهم، کسی را که از همه رو سزاوارتر و شایسته تر است، برانگیزد و او فراهم آورنده ی این کتاب مبتکرانه ی صلح الحسن است که به حق در موضوع خود، سخن آفرین است و گذارنده ی قضاوت راستین و نماینده ی مرز حق و باطل.

ایشان همچنین به جنبه‌های برجسته کتاب اشاره می‌نمایند:

کتاب، فراهم آمده‌ی فکری منظم، مبتکر و قوی است. هماهنگی و پیوستگی‌اش آن را به صورت جویباری سرشار و لبریز از اندوخته‌های عقلی و نقلی درآورده و به واحدهایی به هم پیوسته و به نهایت غنی و کامل - از همه‌ی جهاتی که با موضوع متناسب است و موجب ارزش تمام - همانند ساخته است. پیراستگی‌اش همراه با جامعیت و روشنی‌اش همراه با عمق و نقد تحلیلی‌اش، نقطه‌ی مرکزی این ممیزات است.

علامه شرف‌الدین در ادامه به بیان شخصیت بلندمرتبه نویسنده کتاب نیز می‌پردازد:

خصال برگزیده‌اش را در زیبایی‌های این کتاب مشاهده کند و من اگر او را ندیده بودم، بی‌گمان می‌توانستم چهره‌ی او را با الهام از مطالب کتاب، ترسیم کنم. اینک این اثر اوست که او را با چهره‌ای باز، سیمایی درخشنده، سخنی شیرین، طبعی هموار و آرام، سینه‌ای گشاده، خویی نرم، ذهنی سرشار، فهمی و دانشی فراوان، اطلاعی وسیع، انشایی زیبا، نکته‌سنجی شیرین؛ کنایه پردازی لطیف، استعاره‌ای نغز با گفتاری حکمت آموز و منطقی و رفتاری دانش آفرین، اخلاقی به نهایت بزرگووارانه و فطرتی به نهایت سلیم، دریای مواجی از دانش آل محمد، دانشمندی محقق... دانای اسرار اهل بیت و روشنگر معضلات و شناسای سره از ناسره‌ی آن... با این صفات بارز و صفات و سماتی دیگر به خواننده باز می‌شناساند.

بیعت

[پس از توضیح شرایط حاکم بر آن زمان و تصمیم مردم بر بیعت با امام حسن (ع) به عنوان خلیفه رسول خدا]

این واقعیت‌ها همه باید مسلمانان را وادار می‌ساخت که با اسلام، رفتار منصفانه‌تری داشته باشند، یعنی به برترین منصب تشکیلات این آیین، کسی جز شایستگان و تربیت

یافتگانی را که از همه به رسول اکرم شبیه ترند، نسبت ندهند و هر ناکسی را خلیفه پیغمبر نخوانند.

از آنچه باز گفتیم معلوم شد که حسن بن علی علیهما السلام شبیه‌ترین و همانندترین مردم به رسول خدا (ص) بود در چهره و اندام و اخلاق و بزرگواریش سیمای پیامبران و درخشندگی پادشاهان در قیافه‌اش تجلی داشت، سرور جوانان بهشت بود و بدیهی است که سرور آن جهان، در این جهان نیز بی‌گفتگو سرور و آقا است، لقب «سید» (یعنی آقا و سرور) را جدش رسول اکرم روی او نهاد و این نام، لقب شخصی او شد.

[سپس با پرداختن به خطبه آن حضرت پس از شهادت امام علی (ع) می نویسد:]

پسرعمویش، عبیدالله بن عباس، در مسجد جامع که از انبوه جمعیت، ملامال بود، در برابر منبر ایستاد نخست لحظه ای انتظار کشید تا طوفان گریه‌ای که به دنبال این خطابه، سرتاسر مسجد را فراگرفته بود، فرو نشست آنگاه با صدای طنین‌دار و رسای موروئی خود همچون سرویش آسمانی، فریاد برآورد:

«هان ای گروه مردمان، این پسر پیغمبر و جانشین پیشوا و امام شماس، با او بیعت کنید که خدا به وسیله او پی جویان رضای خود را به راه‌های سلامت رهبری می‌کند و - به اذن خود- آنها را از تیرگی‌ها به نور می‌کشاند و به راه راست هدایت می‌کند.»

کوفه در دوران بیعت

مردمی که در روزهای بیعت حسن (ع) سلسله جنبان و باقی این فسادها بودند، به چند دسته تقسیم می‌شدند:

۱. **باند اموی:** بزرگترین وابستگان این باند عبارت بودند از: عمرو بن حریث، عماره بن الولید، حجر بن عمرو، عمر بن سعدف ابو برده پسر ابوموسی اشعری، اسمعیل و اسحاق دو پسر طلحه بن عبیدالله و کسان دیگری از این ردیف.

در این باند، عناصر نیرومند و بانفوذ نیز وجود داشتند که در به وجود آوردن موجبات شکست امام حسن (ع) (مانند ایجاد شایعه افکنی‌ها و توطئه‌ها و ایجاد نفاق و دوئیت) تاثیر بسزائی داشتند.

و به گفته مسعودی در تاریخش «اکثر آنان نهانی با معاویه مکاتبه کردند، به او وعده-ها دادند و بدینوسیله خود را به او مقرب ساختند».

۲. **خوارج:** اینها کسانی بودند که پس از حادثه حکمیت کمر به دشمنی علی (ع) و معاویه- هر دو- بسته بودند. رؤسای این گروه در کوفه عبارت بودند از: عبدالله بن وهب الراسبی، شبت بن ربیع، عبدالله بن الکواء، اشعث بن قیس، شمر بن ذی الجوشن.

خوارج از اولین روزهای بیعت، از همه مردم کوفه نسبت به جنگ با معاویه بیشتر اصرار می‌ورزیدند و همین‌ها بودند که هنگام بیعت با حسن بن علی علیهما السلام شرط کردند که با متجاوزان و گمراهان-یعنی مردم شام- بجنگند و آن حضرت دست از بیعت آنان کشید و گفت باید به شرط «اطاعت کامل و پیروی بی قید و شرط در جنگ و صلح» بیعت کنند. آنگاه آنان نزد برادرش حسین علیه السلام آمدند و گفتند: دست بگشا تا با تو بیعت کنیم همانطور که با پدرت بیعت کردیم و به این شرط که با متجاوزان و گمراهان شامی جنگ کنی. آن حضرت در پاسخ آنان گفت: «معاذالله که تا حسن زنده است بیعت شما را بپذیرم» و آنها چون چنین دیدند ناچار نزد حسن علیه السلام آمده و همان گونه که او می‌گفت با وی بیعت کردند.

۳. شکاک‌ها

اینها جمعی از ساکنان کوفه و فرومایگان آن اجتماع بودند که خود به خود نه قصد نیکی داشتند و نه توانایی بدی. با این وصف، وجود آنان خود مایه شر و وسیله فساد و آلت بی اراده‌ای در دست اخلاالگران و فتنه جویان بود.

۴. الحمراء

این گروه به گفته طبری در تاریخ بیست هزار مرد مسلح کوفی بودند که در هنگام تقسیم‌بندی کوفه، در قسمتی قرار گرفتند که هم‌پیمانان آنها از طایفه "بنی عبدالقیس"

در آنجا واقع شده بودند. این عده در اصل، نه از "بنی القیس" بودند و نه حتی از عرب، بلکه دارای نژادی مخلوط و اولاد بردگان و موالی بودند و شاید بیشتر آنان اولاد کنیزکان پارسی‌ای بودند که در سال‌های ۱۲ تا ۱۷ در عین التمر و جولاء اسیر شده بودند.

- سیاست ورزی امام حسن (ع) پیش از جنگ

[در اینجا] مثال‌هایی از روش‌های سیاستمداران او [امام حسن علیه السلام] در اداره اوضاع پیش از آغاز جنگ [می‌آوریم] برای بیعت، عبارت مخصوصی وضع کرد و از قبول هرگونه قید و شرطی در بیعت استنکاف کرد از همه به شرط شنوایی و فرمانبری (اطاعت کامل) در جنگ و صلح بیعت گرفت. سخنرانی مدبرانه او در این جمله همانطوری بود که حدس زده می‌شد؛ چه، از جنگ و صلح هر دو نام آورد، هم طرفداران جنگ و هم مخالفین آن را قانع ساخت و البته آشنایی او به اوضاع عمومی کوفه، چندان بود که می‌توانست در چنین اوضاعی راهبر او به چنین آگاهی حکیمانه گردد.

عطای جنگ‌جویان را صددرصد افزایش داد و این نخستین چیزی بود که پس از آغاز خلافت پدید آورد و پس از وی خلفاء همه از او پیروی کردند.

بدیهی است که تغییر وضع به صورت افزودن مزایای خاص سپاهیان، موجب افزایش قدرت و محبوبیت بود، بعلاوه در گردآوردن تعداد زیادتری از مردم برای جنگ، تاثیر بسزایی داشت.

این پدیده‌ای بود که هر چند می‌توانست دلیل آمادگی برای جنگ باشد، با اینحال بطور قاطع، تصمیم وی را بر جنگ اعلام نمی‌کرد، چه، می‌توانست فقط نمونه‌ای از تغییر وضع‌های یک دوران جدید باشد.

این کار با این روش، در عین آنکه یک نوع پیشگیری عاقلانه و مدبرانه برای آینده‌ای بود که ای بسا شروع جنگ را ضروری می‌ساخت، با این حال موجب تفرقه و اختلاف کلمه هم نبود.

- تصمیم بر جنگ

[پس از بررسی شماری از نامه‌های مبادله شده میان امام حسن علیه السلام و معاویه [معاویه] آخرین پاسخی که به فرستادگان امام حسن یعنی جندبن عبدالله از دی و حرث بن سوید تیمی داد این بود «برگردید! میان ما و شما بجز شمشیر نیست!»]

بدین ترتیب، دشمنی از طرف معاویه شروع شد و او بود که با امام مفترض الطاعه‌اش مخالف و گردنکشی کرد، امام و پیشوایی که بجز معاویه و پیروان دست پرورده و چشم و گوش بسته اش - که به گفته صعصعه بن صوحان عبدی (فرمانبردارترین مردم در برابر مخلوق و نافرمانترین مردم در برابر خدا و عاصیان فرمان حق و هم پیمانان اشرار، بودند) هیچ کس از مسلمانان نبود که با او بیعت نکند.

کوفه تهدید معاویه را می‌شنید و خبر پیشروی او را به سوی عراق دریافت می‌کرد و با زبان نام‌آوران و برجستگان شیعه، حماسه رزم می‌سرود و بدینگونه روزگار می‌گذرانید.

موضوع به صورت کاملاً جدی درآمده بود و زمامدار ناگزیر می‌باید اوضاع و احوال ناگهان پیش آمده را پاسخ گوید و بر طبق حکم واقعیت، عمل کند.

.... خوی موروثی بنی‌هاشم بود که هرگز جنگ را آنها شروع نمی‌کردند. در فرمان امام حسن به فرمانده مقدمه سپاهش: عبیدالله بن عباس مراعات این خصلت پسندیده هاشمی تاکید شده است [سفارش پدرش علی (ع) به وی چنین بود: «هرگز کسی را به مبارزه مخواه و اگر کسی تو را به مبارزه خواست، بپذیر؛ زیرا، جنگ افروز، تجاوزگر است و تجاوزگر، زمین خورده و مغلوب است.» به همین سبب بود که دیدیم امام حسن (ع) در اوان بیعت و در همان حال که یارانش بی صبرانه در انتظار جنگ بودند، آشکارا پاسخ مثبت بدان نداد و آن را جدی نگرفت؛ زیرا او به جنگ، به دیده وظیفه‌ای نامطلوب که فطرت در حال ضرورت و از روی لاعلاجی باید بدان دست زد، می‌نگریست. بعلاوه، در نظر او جنگی مطلوب بود که قبلاً نیروی لازم را برای آن تدارک دیده باشد یا نیرویی که فرجام جنگ را برای او تضمین کند و اوضاع بحرانی آن روز که لحظه به لحظه بحرانی‌تر هم می‌شد، مانع برآمدن خواسته او بود.

مجموع این عوامل که برخی از آنها هم کافی بود موجب شده بود که امام حسن (ع) مبادرت به جنگ را با وجود پیشنهاد بسیاری از یاران خیرخواهش به تاخیر افکند. شور و هیجان محدود و موقتی که در روزهای بیعت، کوفه را فرا گرفته بود، این عده یاران راستین امام حسن (ع) را فریفته و به امکان هرگونه اقدامی به نفع خلیفه جدیدشان امیدوار ساخته بود، ولی این، نظری سطحی و نزدیک بین بود که پشت پرده را نمی‌دید و هدف‌های مخصوص این جبهه‌ها را به حساب نمی‌آورد.

ولی امام حسن (ع) با هوشیاری و بصیرتی که داشت، آینده دورتری را می‌دید و در پرتو خرد بیدارش، مشکلات را بیش از آنان می‌شناخت و به حکم وظیفه دینی‌اش، مصلحت عام را با دقت و احتیاط بیشتری در مدنظر قرار می‌داد.

او اهمیت و باریکی موقعیت را بخوبی درک می‌کرد، زیرا از فساد اخلاقی که بخش بزرگی از همراهان و سپاهیان‌ش را فراگرفته بود، آگاهی داشت و از این بیمناک بود که اگر جنگ را پیش از وقت ضرورت شروع کند این فساد اخلاق یعنی عامل دین به دنیا‌فروشی در شرایط جنگ، کار خود را کرده، اثر پلید و شوم خود را بگذارد.

... دینی قرار، بهترین روش در آن وضعیت خطیر و باریک، همان بود که امام حسن (ع) انتخاب کرد. اگر امام در جنگ پیش دستی می‌کرد، به رهبران باندها و جبهه‌های مخالف خود در کوفه و به «مقدس مآبان ظاهر الصلاح» دستاویز مناسبی برای اظهار مخالفت می‌داد که چندان بی‌دلیل و ناموجه نبود و برای موجه ساختن مخالفت آنان، همین شروع به جنگ کفایت می‌کرد که در نظر بیشتر مردم و لاقل، مردم ساده لوح و سطحی، اشکالی بدون پاسخ بود و ای بسا که همین مسئله به بیعت شکنی و سرپیچی و تخلف آشکار این گروه‌ها از فرمان امام حسن، منجر می‌گشت. بدین قرار، پیشدستی کردن در جنگ که بعضی به آن حضرت پیشنهاد می‌کردند در حقیقت بدین معنی بود که وی به دست خود خطرناک‌ترین و فجیع‌ترین شکاف و اختلاف را در جامعه خود ایجاد کند و عواقب آن را تحمل نماید.

بر اثر این موجبات بود که حسن بن علی علیه السلام ترجیح داد حالت «عدم تعرض» موجود را حفظ کند و در شروع جنگ شتاب نکند.

ولی پس از چندی، ناگهان فرمان جهاد داد: او در این هنگام، در وضعیتی قرار گرفته بود که به عقیده همگان هیچ اقدامی جز فرمان جهاد در آن شایسته نبود، زیرا معاویه، دشمنی و طغیان را شروع کرده و هوس کشورگشایی‌اش آنهم در قلب سرزمین‌های اسلامی! تحریک شده و رو به سوی عراق تا جسر منبج پیش آمده بود و این پس از گذشت اندک زمانی از وفات امیرالمؤمنین علیه السلام بود که یعقوبی آن را خیلی کوتاه دانسته: ۱۸ روز.

در آنجا یعنی در نواحی علیات فرات بود که معاویه برای ایجاد رعب در مرزهای امن و آرام، و هشدار به شیرمردان کوفه و اعلام تدریجی جنگ، فریاد مخالفت خود را سر داد، فریادی که می‌کوشید پرتنین و مهیب نیز باشد.

خوشبینی شدیدی که همه مردم را فراگرفته بود، در هنگامه دعوت به جهاد، کوفه را تکان داد و مردم دسته دسته به صفوف جنگ پیوستند در میان این داوطلبان جنگ، عناصر مختلفی نیز وجود داشتند که پیش از آن هیچ کس از ایشان چنین شور و نشاطی در کارهای شایسته و اقدامات خداپسند، به یاد نداشت.

لذا در اردوگاه امام حسن، در کنار آن دسته یاوران با اخلاص، توده مجهول الحالی از مردم و جماعتی از وابستگان به فامیل‌های سرشناس و خیل انبوهی از بداندیشان نیز قرار گرفتند که طرز فکری بیگانه از طرز فکر امام حسن داشتند و ای بسا فقط به جاسوسی برای دشمن آمده بودند و بالاخره گروهی از مردم سست عنصر که معمولاً هنگامه جنگ را با گریز علاج می‌کنند و ای بسا امیدی به جزء گردآوردن غنیمت ندارند.

امام حسن علیه السلام از نخستین روز، از عواقب این ناهماهنگی اسفبار بیمناک و نامطمئن بود و این چیزی است که برخی از مصادر، صریحاً بدان اشاره می‌کنند. او به این انبوه مردمی که پیش روی او حماسه جنگ می‌سرودند نه اطمینان پایداری داشت و نه امید اخلاص و همفکری. در پشت سر این توده مردم، سران منافق و دو روی کوفه بودند که به هیچ وجه امید اصلاح و هدایت آنان نمی‌رفت، مانند: اشعث بن قیس، عمروبن حریث، معاویه بن خدیج و

-عناصر سپاه امام حسن (ع)

مفید در کتاب «ارشاد» (ص ۱۶۹) می‌نویسد:

حسن علیه السلام، حجر بن عدی را فرستاد تا کارگزاران-یعنی امیران نواحی اطراف- را فرمان حرکت دهد و مردم را به جهاد دعوت کند. نخست مدتی کاهلی کردند و سپس به راه افتادند. در همراهی امام، همه گونه مردم بودند: جمعی شیعیان او و پدرش و جمعی طرفداران حکمیت (خوارج) که به هر حيله‌ای درصدد جنگ با معاویه بودند و گروهی طرفداران هرج و مرج و آشوب و طمع‌کاران غنیمت‌جنگی و برخی شکاک و عده‌ای صاحبان عصبیت‌های قبیله‌ای که دنباله‌روی سران قبایل بودند و دین، انگیزه آنان نبود.

-آغاز سرنوشت

[پس از تبیین اوضاع حاکم بر سپاه امام حسن علیه السلام به شروع ناملایمات اشاره می‌کند]

برای اولین بار، قاصدی با نامه قیس بن سعد به حضور امام حسن آمد در نامه چنین آمده بود:

در قریه‌ای به نام جنوبیه در محاذات مسکن در برابر معاویه، موضع گرفته‌اند. معاویه به عبدالله [فرمانده سپاه امام] پیغام فرستاد و او را به رفتن نزد خود تشویق کرد و یک میلیون درهم پاداش برای او قرار داد که نیمی از آن را نقد و نیم دیگر را در هنگام ورود به کوفه به او بپردازد و عبیدالله، شبانه با نزدیکانش به اردوگاه معاویه رفته است و صبح که مردم برخاسته‌اند، امیر خود را در اردو نیافته‌اند و قیس با آنان نماز گزارده و اداره امور آنان را به دست گرفته است.

همراه با نامه قیس، اخبار پی در پی رسید (و همیشه خبرهای بد زودتر می‌رسد و بیشتر پخش می‌شود) و امام حسن (ع) اطلاع یافت که این «نزدیکان» عبیداله که در نامه قیس از آنها یاد شده- و ماخذ تاریخی آنها را «اشراف و خانواده دارها» یا «وجوه و وابستگان به فامیل‌های معروف» معرفی کرده‌اند در طرح کردن نقشه خیانت، با عبیدالله

شریک بوده‌اند و همچنین کشف کرد که بعضی از آنان پیش از عبیدالله؛ فرار اختیار کرده‌اند. برخی از خبرها در بدگویی از عبیدالله دست بالا را گرفته و می‌گفتند که وی پرچم را در هم پیچیده است!

این حرکت دشمنی بار، فضای مساعدی برای پدید آمدن روح تمرد و نافرمانی ایجاد کرد، به طوری که اثر آن به گروه‌های دیگری از سپاه نیز سرات کرد و جمعی از آنان به فکر فرار افتادند، با این پندار که متابعت از اشراف و وابستگان به فامیل‌های معروف، منافی دارد که اگر به دنبال آنان نروند از آن منافع محروم خواهند گشت.

بدین ترتیب، اصحاب امام حسن که بزرگترهاشان همراه عبدالله بودند، به دنبال اشراف و فامیدارها مخفیانه به سوی معاویه روانه شدند در فاصله کوتاهی (بنا بر نقل احمد بن یعقوب در تاریخش)، عدد فراریان میان جنگ و خیانتکاران به خدا و پیغمبر و فرزند پیغمبر، به هشت هزار نفر بالغ شد عبارت این مورخ چنین است: معاویه کسی نزد عبدالله فرستاد و برای او یک میلیون درهم معین کرد و او با هشت هزار نفر از یارانش به معاویه ملحق شد و قیس بن سعد بجای او در مقام جنگ برآمد. آری، هشت هزار از دوازده هزار!

و اما خود امام حسن علیه السلام در مواجهه با این ناملایمات، با روح امیدی که آبادگر دل‌های قوی و جان‌های جاودانه است، خود را مسلح ساخته بود. اعتقاد وی بر این بود که شکست و ناکامی در یک زمان و یک مکان، به معنای محرومیت از بارور شدن فکر و ایده او در موقعیتی دیگر - که اگر خود او در آن حاضر نیست، فکر و ایده او هست - نمی‌باشد. این، نقطه تمرکز در هدف‌های امام حسن بود، چه در حال پیروزی و چه در حال شکست، و این بود مرکز تجلی «ربانی» در شخصیت این پیشوای روحی که انسانیت وی از آن مشتق می‌شد و آن خود را ندیدن در برابر خدا و فنا در راه وظیفه الهی از آن پدیدار می‌گشت.

او یک لحظه از فعالیت پیگیر خود در به گردش درآوردن گردونه جهاد و حرکت لشکرش، بازنیاستاد، با اینکه از آتش فتنه‌ای که گاه به گاه از زیر خاکستر حوادث متوالی جرقه می‌زد کاملاً باخبر بود در سرتاسر این مدت یک کلمه خشم آلود یا جمله‌ای که آگاهی باطنی او را از اهمیت بلیه، ظاهر سازد یا متضمن بدگویی از وضع موج باشد، از او شنیده نشد؛ مگر همان کلمات آموزنده‌ای که با هدف آموزش و تمرین دادن نظم و انضباط به نفرات سپاه و آشنا ساختن و ودار کردن ایشان به پایبندی به مبانی جهاد در اسلام، از او صادر می‌گشت.

-قلمرو تردید

[در این شرایط امام حسن (ع) به تفکر پرداخت؛ زیرا خطیر بودن وضع و دوران امر میان فاجعه یا خواری و ذلت یا مرگی بی شباهت به مرگ بزرگان، بر او پوشیده نبود.

حیرت و تردیدی که سرگردانی و بلا تکلیفی بیاورد نداشت، ولی احساس او از واقعیت، بسی تلخ و گدازنده بود و همچون تیغه خار مشتعل، می‌خراشید و می‌سوزانید و مصرانه او را بر یافتن راه حلی بر می‌انگیخت که نه مایه خواری و ذلت باشد، نه مستلزم تسلیم در برابر فاجعه و نه موجب مرگی تحمیلی و بی تناسب با گذشته‌ای با عزت و شکوهمند.

اوضاع و احوالی که محیط او را تشکیل می‌داد، از سویی لجاجت خسته کننده بود و از سویی شایعات دروغ و از سوی دیگر کشانیده شدن در جریان هرج و مرجی مخوف.

[نویسنده پس از تبیین گسترده این تردید چنین تحلیل می‌نماید:]

و اما این پرسش که مگر نیروی لازم برای فرو خواباندن این فتنه، وجود نداشت؟ (یعنی سؤال از تحقق این رؤیای لذتبخش که شیعیان پرشور کوفه در آغاز جنبش جهاد، بدان شعار می‌دادند) وقتی قابل جواب است که موقعیت امام حسن هم از لحاظ عدد

سپاهیان و هم از لحاظ روحیه و نیروی معنوی این سپاه، بررسی شود و این در صورتی ممکن خواهد بود که امکانات موجود بر طبق واقعیت، مورد سنجش قرار گیرد.

روحیه و نیروی معنوی در افراد سپاهی، رمز اصلی قدرتی است که برای برد حوادث، مورد نیاز است و خیل بیش از تصاعد کمیتی و عددی به کار می آید.

امام حسن در مسکن، بازمانده‌ای از سپاه اصلی خود داشت که پس از خیانت فرمانده و فرار هشت هزار نفر از سربازان، فقط یک معجزه می توانست در آنها روحیه و نیروی معنوی بدمد.

در مدائن هم مجموعه‌ای از شباح می‌زیستند که اغتشاشات عداوت آمیز و پیاپی آنان از مقاصد پلیدشان خبر می‌داد. به آنان نه امید خوابانیدن فتنه می‌رفت و نه گمان اقدام به کارهای بزرگ یا اداره میدان جنگ.

و اما بزرگترین رقمی که می‌توان ادعا کرد لشکر امام حسن در این واقعه بدان بالغ شده، بیست هزار یا کمی بیشتر است، درحالی‌که عدد لشکر معاویه که در مرزهای عراق مستقر شده بودند به شصت هزار می‌رسید! بنابراین، امام حسن علیه السلام در آغاز کار، یک سوم سربازان معاویه را داشت.

جریان فراری که در اردوگاه مسکن اتفاق افتاد و آن عموزاده بیگانه صفت، با هشت هزار سرباز به سوی معاویه گریخت، نسبت عددی میان دو لشکر را بالا برد.

یعنی برای امام حسن علیه السلام مجموعاً در هر دو اردوگاه، یک پنجم لشکر معاویه باقی ماند!

و اگر این فرمول جدید نظامی را - که برای نیروی معنوی، ارزشی به میزان سه برابر تعداد سرباز قائل است - قبول کنیم، به نتیجه‌ای فوق العاده اسفبار می‌رسیم و آن اینکه نسبت لشکر امام حسن با معاویه، نسبت یک پانزدهم است.

و اگر با توجه به این محاسبه، باقیمانده لشکر مسکن را به تنهایی در نظر بگیریم، خواهیم دید که این عده، می‌خواسته‌اند با لشکری بجنگند که بنابر مقیاس مذکور، ۴۵ برابر آنان بوده است. در این صورت کو نیروی لازم برای قلع و قمع فتنه شام؟

هیچ یک از نظامات جنگی معمول تاریخ، جنگیدن یک‌تن را با ۴۵ نفر و یا با ۱۵ نفر، جایز نمی‌داند، چنین وضعی اگر هم اتفاقاً پیش آید، جنگی نخواهد بود که بتوان از آن انتظار نتیجه‌ای ارزشمند داشت؛ بلکه صرفاً حمله‌ای جان‌نازانه و بیشتر در حکم انتحار و خودکشی خواهد بود.

در این صورت بگذار حسن، پسر رسول خدا علیهما السلام، همان مخلوقی باشد که خدا او را برای صلح ذخیره کرده نه برای جنگ، و برای مسالمت آفریده نه برای مخاصمت، بگذار این همان نهالی باشد که خدا او را برای مسلمانان در زمین نشانده نه برای خود او، و برای دین تربیت کرده نه برای سلطنت. بگذار سهم او از این ماجرا، باقی و ابدی باشد نه زودگذر و آنی، و در آن نشئه دائمی باشد نه لذت این جهان فانی، و از طلف و رحمت خدا باشد نه از دست مردم.

بدین ترتیب بود که رسالت حسن به صلح تبدیل یافت، بی آنکه دو گروه به کوچک-ترین زد و خوردی دست زنند و این از نظر تاریخ، موضوعی ثابت و مسلم است.

- مفاد قرارداد صلح

اینک متن قراردادی که به امضای طرفین رسید:

ماده یک: حکومت به معاویه واگذار می‌شود بدین شرط که به کتاب خدا و سنت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - و سیره خلفای شایسته عمل کند.

ماده دو: پس از معاویه، حکومت متعلق به حسن (ع) است و اگر برای او حادثه‌ای پیش آمد، متعلق به حسین (ع) و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

ماده سه: معاویه باید ناسزا به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و لعنت بر او را در نمازها ترک کند، و از علی علیه السلام جز به نیکی یاد نکند.

ماده چهار- بیت المال کوفه که موجودی آن پنج میلیون درهم است مستثنی است و تسلیم حکومت شامل آن نمی‌شود و معاویه باید هر سال دومیلیون درهم برای حسین [علیه السلام] بفرستد و بنی هاشم را از بخشش‌ها و هدیه‌ها بر بنی امیه امتیاز دهد و یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدایی که در کنار امیرالمؤمنین در جنگ‌های جمل و صفین کشته شده‌اند، تقسیم کند و اینها همه باید از محل خراج «دارابجرد» تادیه شود.

ماده پنج: مردم در هر گوشه از زمین‌های خدا- شام یا عراق یا یمن و یا حجاز- باید در امن و امان باشند و سیاه پوست و سرخ پوست از امنیت برخوردار باشند و معاویه باید لغزش‌های آنان را نادیده بگیرد و هیچکس را بر خطاهای گذشته‌اش مؤاخذه نکند و مردم عراق را به کینه‌های گذشته نگیرد اصحاب علی در هر نقطه‌ای که هستند در امن و امان باشند و کسی از شیعیان علی مورد آزار واقع نشوند و یاران علی بر جان و مال و ناموس و فرزندان‌شان بی‌مناک نباشند و کسی ایشان را تعقیب نکند و صدمه‌ای بر آنان وارد نسازد و حق هر حقداری بدو برسد و هر آنچه در دست اصحاب علی علیه السلام است از آنان باز گرفته نشود).

به قصد جان حسن بن علی و برادرش حسین و هیچ یک از اهل بیت رسول خدا علیهم السلام توطئه‌ای در نهان و آشکار چیده نشود و در هیچ یک از آفاق عالم اسلام، ارباب و تهدیدی نسبت به آنان انجام نگیرد.

... مورخان متن جمله‌ای را که معاویه در پایان قرار داد نوشته و با خدا بر وفای بدان، عهد و میثاق بسته چنین آورده‌اند: به عهد و میثاق خدایی و به هر آنچه خداوند مردم را بر وفای بدان مجبور ساخته، بر ذمه معاویه بن ابی سفیان است که به مواد این قرارداد عمل کند.

- وفای به مفاد صلح

معاویه هیچ یک از پنج ماده قرارداد را آن چنان که متناسب با آن سوگندها و پیمان‌ها و میثاق‌ها بود، مراعات نکرد: نه در آن هنگام که حکومت را به دست گرفته بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره خلفای شایسته عمل کرد، نه پس از خود زمام امر را به (شوری) یا به صاحب واقعی آن سپرد نه به دشنام و ناسزا به علی علیه السلام پایان داد و حتی فراز منبرها را نیز بدین بدعت شوم آلوده نمود، نه خراج نامبرده را ادا کرد و نه شیعیان و یاران علی را از آسیب حملات ناجوانمردانه خود برکنار داشت بلکه علیرغم آن تعهدات و سوگندها، فجایعی نسبت به آنان مرتکب شد که پیش از او در اسلام سابقه نداشت، مثلاً:

نخستین سر بریده‌ای در اسلام که در شهرها گردانیده شد از ایشان بود و به فرمان معاویه گردانیده شد.

نخستین انسانی در اسلام که زنده بگور شد از ایشان بود و به دستور معاویه چنین جنایتی انجام گرفت.

نخستین زنی در اسلام که بزدان افکنده شد از ایشان بود و معاویه حکم آن را صادر کرد.

نخستین شهیدانی که دست و پا بسته و بی‌دفاع کشته شدند از ایشان بودند و معاویه قاتل آنان بود.

سخن کوتاه، معاویه همه مواد قرارداد را نقض کرده و همه آن پیمان‌های مؤکد را در هم شکست و شگفتا که با این همه داعیه خلافت اسلامی داشت!

آخرین فراز قرارداد، از این جهت که متضمن دقیق‌ترین و حساس‌ترین و در نظر مردم سنگین‌ترین شرط‌ها بود و زیر پانهادن آن بمنزله مخالفت و معارضه آشکارا با قرآن و پیغمبر اسلام تلقی می‌شد، چندی از آسیب خیانت و عهدشکنی او برکنار ماند.

هشت سال جانب آن شرط را نگاه داشت ولی عاقبت از آن نیز به تنگ آمد و خوی اموی که برای برانگیختن وی به این قبیل کارها، وسوسه‌ای پیوسته داشت، بر او غالب آمد امویگری معاویه، ثابت شد و مادرش هند از نسبت‌هایی که مردم بدو می‌دادند و نیز از شهادت مورخان در آن مورد، تبرئه گشت و تردیدی باقی نماند که معاویه، فرزند واقعی ابوسفیان اموی است و پسر ابوسفیان و هند را از رسول خدا و قرآن چه پروا؟!!

جنایتی که جنایت‌های گذشته را به دست فراموشی سپرد صورت وقوع یافت و خواری عرب - چنانکه ابن عباس گفت - یا طلیعه خواری انسان‌ها - چنانکه ابواسحق سبئی گفت - نمودار گشت.

در سراسر قرارداد صلح، فرازی که امنیت جانی امام حسن (ع) را تضمین می‌کرد طبیعتاً از خیانت دورتر و به موجب اوضاع و احوال جاری، به رعایت سزاوارتر از دیگر مواد بود. نقض این ماده، پس از اینکه شمشیرها در غلامت رفته و بساط جنگ برچیده شده و طرف مقابل به قرارداد گردن نهاده بود، بزرگ‌ترین جنایتی بود که معاویه در طول زندگی سراسر جنایتش مرتکب می‌شد!

آیا جائز است که برای معاویه نیز عذر و بهانه‌ای از آنگونه که قریب خوردگان مسلمان نام، برای پسرش یزید درست کرده‌اند، بتراشیم و مانند آنان که برای دفاع از جنایت قتل حسین و توجیه آن گفتند: (جوان مغرور بود، میمون بازی او را سرگرم ساخت و شرابخواری بگناهش کشانید)!! اگر قرار باشد چنین عذر موجهی! برای معاویه نیز

بسازیم، آن تدبیر و پختگی و هشیاری‌ای را که بدو نسبت داده اند. چگونه حساب کنیم؟ آیا این دو با هم سازگارند؟!

- مقایسه صلح امام حسن (ع) و قیام امام حسین (ع)

مقایسه میان شرایط امام حسن (ع) و شرایط امام حسین (ع): بسیاری از مردم معتقدند که روح مناعت هاشمی که همواره چون عقابی بلندپرواز، قله‌های مرتفع را به زیر پردازد، با رفتار حسین علیه السلام متناسب‌تر است تا رفتار حسن علیه السلام. و این یک نگرش ابتدائی و سطحی و دور از عمق و دقت است.

حسن علیه السلام نیز در دیگر موقعیت‌ها و صحنه‌های زندگی‌اش همان هاشمی شکوهمند و بلندپروازی بود که در افتخارات، همپا و هم‌تراز پدر و مادر خود محسوب می‌شد و این هر سه، نمونه کامل و مثال عالی مصلحان مسلکی تاریخ بودند و آنگاه هریک از ایشان جهادی و رسالتی و نقشی مخصوص خود داشت که از اعمال شرائط موجود و اوضاع و احوال او سرچشمه می‌گرفت و هریک در جای خود چه از لحاظ شکل جهاد و چه از لحاظ شکوه و مجد و چه از لحاظ پیگیری حق از دست رفته مغضوب، عملی مبتکرانه و بی سابقه بود.

نوشیدن جام شهادت در موقعیت امام حسین و حفظ سرمایه زندگی به وسیله صلح در موقعیت امام حسن، بعنوان دو نقشه و دو وسیله برای جاودان داشتن مکتب و محکوم ساختن خصم، تنها راه حل‌های منطقی و عاقلانه‌ای بودند که باتوجه به مشکلات هریک از دو موقعیت، از انجام آنها گریزی نبود و جز آنها راه دیگری وجود نداشت.

وضع خاص هریک از لحاظ دوستان و یاوران: خیانت دوستان کوفی در ماجرای امام حسین (ع)، برای وی گام موفقیت‌آمیزی بود در راه رسیدن به آن شکوه و موفقیت درخشان تاریخی؛ ولی خیانت همین جمع، در ماجرای امام حسن - در مسکن و مدائن -

ضربت مهلکی بود که صفوف او را متلاشی ساخت و حالت آمادگی برای جهاد را از وی گرفت.

توضیح آنکه حادثه بیعت شکنی کوفیان نسبت به حسین علیه السلام پیش از آن بود که وی آماده جنگ شده باشد و به همین دلیل بود که سپاه کوچک ولی یکپارچه وی در آن هنگام که برای نبرد آماده شد از شائبه هرگمانی که موجب دغدغه باشد برکنار و به سپاهیان فداکار امامی که دارای هدفها و ایده آل‌های بزرگ است کاملاً شبیه بود.

درحالیکه در ماجرای امام حسن عامل اصلی نومییدی آن حضرت از پیروزی نظامی، همان سپاهی بود که دو سوم نفراش از میدان گریخته و بازیچه دسیسه‌های معاویه گشته و جبهه امام حسن را در دستخوش هرج و مرج و آشوب و عصبان ساخته بودند.

از اینجا می‌توان کاملاً پذیرفت که یاران و دوستانی که با امام حسن بیعت کرده و همچون سپاهیان مجاهد در اردوگاه وی حضور یافتند و سپس بیعت را شکسته و به سوی دشمن گریخته و یا بر امام خود شوریدند، از آن کسانی که بیعت برادرش امام حسین علیه السلام را پیش از روبه رو شدن با آن حضرت شکستند، بدتر و خطرناک‌تر بوده‌اند.

بنابراین، امام حسین علیه السلام پس از آنکه حوادث کوفه یاران او را در بوته آزمایش افکنده و نیک و بد آنان را از یکدیگر جدا و ممتاز ساخته بود، سپاهی فراهم آورد که - با همه کوچکی - از لحاظ اخلاص و فداکاری ممتازترین سپاهی بود که تاریخ به یاد دارد.

و چه تفاوتی از این بالاتر، میان وضع دوستان و یاوران آن دو برادر؟

وضع خاص هریک از لحاظ دشمن: دشمن امام حسین (ع)، معاویه بود و دشمن امام حسین (ع)، یزید و برای روشن شدن تفاوت میان این پدر و پسر، شهادت تاریخ که پسر

را «کودنی احمق» و پدر را «هوشیاری تیزبین» و به گمان بعضی «نابغه ای در تیزهوشی» معرفی کرده، بسندیده است.

خصومت این دو دشمن با امام حسن و امام حسین علیهماالسلام، مربوط به شرائط و اوضاع همزمان نبود، این دنباله خصومت بین بنی هاشم و بنی امیه بود که سالیان درازی از عمر آن می گذشت و بالاخره امام حسین علیه السلام از اشتباهات معاویه مانند هجوم به سرزمین‌های امن و امان خدا، روش وی در برابر مواد صلح‌نامه، مسموم نمودن امام حسن، بیعت گرفتن برای پسرش یزید و اشتباهات بی‌شمار دیگر وی بهره‌برداری کرد و بدان وسیله در برابر افکار عمومی، بر قدرت و اصالت و انطباق نهضت ضد اموی خود با موازین اسلام، افزود. بعلاوه از لغزش‌های جانشین معاویه، آن جوان مبتلا به شراب و بوزینه و انواع گناه و فجور، بهره‌برداری کرد و اینها همه عواملی بود که او را در به ثمررسانیدن هدفش تایید و کمک می‌کرد. وضع او از لحاظ دشمنانش و وضع او از لحاظ دوستان و یارانش در این جهت همانند بودند که او را در قیامش و به پایان رسانیدن رسالتش و پیروزی درخشانش و سربلندیش در پیشگاه خدا و در قضاوت تاریخ، کمک می‌کردند. لیکن وضع امام حسن (ع) - همانطور که قبلاً بیان کردیم- از لحاظ دوستان و یارانش آنچنان بود که راه شهادت را بر او بست و از لحاظ دشمنانش آنچنان بود که درگیری و جنگ با ایشان را - که به معنای نابودی مکتب اسلام بود - ممتنع ساخت. و بدین جهت احساس کرد که لزوماً می‌باید روش جهاد خود را دگرگونه سازد و صحنه جنگ را از راه صلح بیاراید.

مواد قابل انفجاری که امام حسن (ع) در قرارداد صلح کار گنجانده، یعنی تعهدات معاویه، همه وسائل و ابزار دقیقی بودند که معاویه و اتباع و همفکران او را به وضع فجیعی محکوم و مقتضح می ساختند. پس از این بیان براستی دشوار است که بگوییم مجاهدات کدام یک از این دو برادر - درود و رحمت خدا بر آنان - مؤثرتر و در راه هدف موفق‌تر و پیشروتر و ضربت‌ش بر دشمن قاطع‌تر و کوبنده‌تر بوده است.